

بررسی فقهی اختیار حاکم اسلامی در اجرای احکام متزاحم

دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۵ تأیید: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵ سیدعلی صمیمی* و محسن ملک‌افزلی اردکانی**
و مصطفی جعفریشه‌فرد***

چکیده

با توجه به اهمیت حفظ نظام و صیانت از جامعه، حاکم اسلامی در هر زمانی که مصلحت بدانند می‌تواند مقررات خاصی را وضع و دستورات ویژه‌ای را با عنوان احکام حکومتی صادر کند. توجه به ماهیت حکم حکومتی نشان می‌دهد که این حکم، نه تنها از سنخ هیچ یک از احکام اولیه و ثانویه نیست، بلکه در صورت تزاحم، این احکام موجب تعطیلی موقت آن‌ها نیز می‌شود. بدین معنا که گاهی در مقام اجرا، میان احکام - اعم از دو حکم اولی و دو حکم ثانوی - «تزاحم» واقع می‌شود. در این صورت، حاکم اسلامی با در نظر گرفتن مصلحت نظام و توجه به قاعده «تقدیم اهم بر مهم» می‌تواند احد الحکمین را که مهم‌تر است، برگزیند و اجرا کند و حکم متزاحم را موقتاً تعطیل نماید، پس از رفع تزاحم، حکم اولیه به جای خود باز می‌گردد. در این مقاله بر مبنای پژوهش نظری و بنیادی و به روش تحلیل محتوا به این مسأله پرداخته‌ایم. با تحلیل یافته‌ها و بررسی مصادیق به این نتیجه رسیدیم که حاکم اسلامی این اختیار را دارد تا در هنگام تزاحم احکام، با توجه به صلاح‌دید و مقتضیات، احد حکمین متزاحمین را بر دیگری ترجیح دهد.

واژگان کلیدی

حاکم اسلامی، تزاحم، حکم حکومتی، احکام اولیه، احکام ثانویه

* دانش‌آموخته حوزه علمیه: sayedali.samimi@gmail.com

** دانش‌آموخته حوزه علمیه و عضو هیأت علمی جامعه المصطفی العالمیه:
mohsenmalekafzali@yahoo.com

*** دانش‌آموخته حوزه علمیه و عضو هیأت علمی جامعه المصطفی العالمیه: m.jafar1110@yahoo.com

مقدمه

یکی از مهم‌ترین ضرورت‌های اجتماعی، حکومت است که در هیچ شرایطی نمی‌توان از آن بی‌نیاز بود. زیرا نبود حکومت منجر به اختلال، بی‌نظمی و هرج و مرج در جامعه می‌شود. اسلام نیز از این مهم غافل نبوده و منابع اسلامی - اعم از عقل و نقل - ضرورت حکومت را مورد توجه قرار داده‌اند. در جامعه اسلامی، حاکم به عنوان عالی‌ترین مرجع اجرای احکام، احکام شرعیه را اجرا می‌نماید. در این میان، یکی از مهم‌ترین ابزار اجرای احکام در جامعه و وسیله انطباق دستورات شرع با زندگی مردم، اختیاراتی است که به حاکم اسلامی داده شده است، در میان اختیارات گوناگون، مواردی وجود دارد که به حاکم تفویض اختیار شده که از آن به «احکام حکومتی» تعبیر می‌شود. احکام حکومتی به آن دسته از احکام و دستوراتی گفته می‌شود که حاکم اسلامی با توجه به مقتضیات زمان و مکان، برای اداره جامعه و تنظیم امور مسلمانان صادر می‌کند.

با توجه به شرایط و مقتضیات زمان و مکان، گاهی در احکام - اولیه یا ثانویه - مصالحی حادث می‌شود که مقتضی است به وسیله حاکم اسلامی تغییرات مقطعی در آن ایجاد شود. هم‌چنین در صورت تراحم دو حکم اولی و نیز تراحم دو حکم ثانوی با یک‌دیگر، حاکم اسلامی می‌تواند با صدور حکم حکومتی، یکی از دو حکم را موقتاً و تا زمان رفع تراحم برگزیند و حکم دیگر را تعطیل نماید. در احکام ثانویه، تراحم عمدتاً در دو حکم ثانوی اجتماعی واقع می‌شود، اما دو حکم ثانوی فردی، زمانی در تراحم قرار می‌گیرند که ارتباط وثیق و تنگاتنگی با امور اجتماعی و مسائل کلی جامعه داشته باشند. این امر زمانی است که حاکم اسلامی بخواهد احکام و عناوین ثانویه را در حل معضلات جامعه به کار گیرد.

در این مقاله ضمن تبیین برخی مفاهیم؛ مانند حکم اولیه، حکم ثانویه و حکم حکومتی، ابتدا نقش حاکم اسلامی را در رفع تراحم بین دو حکم اولی و نیز بین دو حکم ثانوی با ترجیح احد حکمین مورد بحث قرار می‌دهیم و سپس مصادیق آن را بیان می‌کنیم.

مفهوم‌شناسی

ابتدا لازم است به مفاهیمی چون حکم اولی و ثانوی، حکم حکومتی و تراحم اشاره کنیم که فهم آن در تبیین این مقاله ضروری است.

حکم اولی و ثانوی

عنوانی که در موضوع یک حکم شرعی مورد نظر قرار می‌گیرد، گاه ثابت است، با قطع نظر از عوارض و پدیده‌هایی که موجب تغییر احکام می‌شود؛ چنین عنوانی را «عنوان اولی» و حکم ناشی از آن را «حکم اولی» می‌نامند. گاهی نیز عنوان با توجه به عوارض و پدیده‌های متعلق به آن که موجب تغییر حکم می‌شود، مورد نظر است، چنین عنوانی را «عنوان ثانوی» می‌گویند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۴۰).

از ویژگی‌های احکام اولیه این است که ثابت و تغییرناپذیراند؛ زیرا بر اساس مصالح کلی و دائمی وضع شده‌اند (موسوی خلیجی، ۱۴۱۶ق، ص ۳۲۶). با این وجود، هنگامی که عناوین ثانویه بر آن عارض می‌شوند، تغییر می‌یابند. چنان‌که گفته‌اند:

ان الاحکام الثابتة بالعناوین الأولیة منفیة أو مرتفعة عند عروض العناوین الثانویة التي منها عدم الضرر (شیخ الشریعة اصفهانی، ۱۴۰۵ق، ص ۱۹۲)؛ احکامی که به وسیله عناوین اولیه ثابت شده، هنگام عروض عناوین ثانویه که از آن جمله عدم ضرر است، نفی یا برداشته می‌شود.

حکم حکومتی

حکم حکومتی مرکب از دو واژه «حکم» و «حکومت» است. «حکومت» نیز از ماده «حکم» اخذ شده است. «حکم» در لغت به معنای منع، استحکام، اتقان و نفوذناپذیری است (فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۴۵). به رأی قاضی نیز «حکم» گفته می‌شود. زیرا به دلیل موقعیت و جاهت قانونی قاضی، رأی او قابل اعتماد بوده و از چنان استحکامی برخوردار است که به آسانی قابل نقض نیست. لذا همگان به پذیرش حکم وی ملزم‌اند. حکم در اصطلاح فقهی به معانی خطاب شرعی و اثر آن مانند وجوب و حرمت، فتوای فقیه، حکم صادره از سوی قاضی و دستورات ولایی و حکومتی آمده است.

مرحوم صاحب جواهر می‌نویسد:

حکم یعنی دستوری که از سوی حاکم [اسلامی] - نه از سوی خداوند متعال - برای اجرای حکم شرعی صادر شده است. [فرقی نمی‌کند که این دستور] برای اجرای حکم شرعی تکلیفی [مانند اجرای حدود] باشد و یا حکم شرعی وضعی که موضوع‌شان خاص [و جزئی] است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰، ص ۱۰۰).

واژه حکم حکومتی در عبارات متقدمین، متأخرین و حتی فقهای معاصر، متداول نبوده و در کتب فقهی دیده نمی‌شود. فقهای معاصر، به جای واژه «حکم حکومتی» عبارات مترادف با آن؛ مانند «حکم ولایی» و «حکم سلطانی»، «حکم حاکم» و «حکم متغیر» را به کار برده‌اند. لذا بیان روشن و تعریف مشخصی از آن، که مورد اتفاق فقها باشد وجود ندارد. برخی معتقدند که حکم حکومتی، حکمی است که برای رفع خصومت و حل نزاع صادر شده و حکم قضایی نیز نامیده می‌شود (شهید اول، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۲۰). گروهی نیز بر این باورند که این حکم، مفهوم گسترده‌تری داشته و دایره وسیع‌تری را شامل می‌شود. از این رو، تمام دستوراتی را که حاکم برای حل مشکلات جامعه و در راستای اداره آن صادر می‌کند، حکم حکومتی یا حکم ولایی می‌گویند (نائینی، ۱۳۵۹، ص ۸۰).

به نظر مرحوم علامه طباطبایی:

احکام حکومتی تصمیماتی هستند که ولیّ امر در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آن‌ها به حسب مصلحت وقت اتخاذ می‌کند و طبق آن‌ها مقرراتی را وضع نموده و به موقع به اجرا در می‌آورد (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۱۷۸).

از نظر امام خمینی 1:

احکام حکومتی احکامی است که از اختیارات و ولایت مفوضه الهیه به ولیّ و حاکم اسلامی ناشی می‌شود و در پرتو آن می‌تواند با توجه به مصلحت و مفسده ملزمه‌ای که تشخیص می‌دهد، حکمی را صادر کند و یا تغییر دهد و نیز مقرراتی را وضع نماید (امام خمینی، ۱۳۷۱، ج ۲۰، ص ۱۷۰).

علی‌رغم اختلاف در تعاریفات به‌کاررفته می‌توان گفت که حکم حکومتی حکمی است که حاکم مشروع اسلامی بر مبنای مصلحت اسلام و امت اسلامی و با در نظر گرفتن مقتضیات جامعه برای اداره صحیح نظام اسلامی و تنظیم امور مسلمانان صادر می‌کند.

توجه به مستندات روایی، اطلاقات ادله لفظی و استلزامات عقلی یا عقلایی ولایت حاکم اسلامی نشان می‌دهد که حکم حکومتی، اصدار فرامین و وضع مقررات از ناحیه حاکم اسلامی در جهت اجرای حکم شرعی و یا اداره نظام جامعه است. چنین حکمی مولوی بوده و قلمرو آن تکالیف الزامیه، اعم احکام شرعیه تکلیفیه و وضعیه را در امور فردیه و اجتماعی در بر می‌گیرد. البته این حکم ولایی - به تعبیر امام خمینی 1 - ولایت کلیه الهیه نیست، بلکه ولایت مرتبط با امور سیاسی - اجتماعی است و امور فردی و زندگی خصوصی را شامل نمی‌شود، مگر این‌که امور فردی با توجه به مصالحی، به نحوی با امور اجتماعی ارتباط پیدا کند.

تزام

تزام، بدین معناست که در زمان واحد، امثال دو یا چند امر ممکن نباشد و انجام هر یک، سبب ترک دیگری شود. در این صورت، با توجه به قاعده عقلی «تقدیم اهم بر مهم»، عقل حکم می‌کند که به امر مهم‌تر عمل شود. در اصطلاح اصولیون، التزام عبارت از تنافی دو حکم دارای ملاک، در مقام امثال است؛ به سبب آن که مکلف، در زمان واحد قادر به انجام هر دو نمی‌باشد و دلیل آن عدم امکان جمع بین آن دو حکم در مقام امثال است. مرحوم شهید صدر می‌نویسد:

التزام، هو التنافی بین الحکمین بسبب عدم قدرة المكلف علی الجمع بینهما فی عالم الامثال (شهید صدر، ۱۴۱۱ق، ج ۷، ص ۲۶).

تزام، همان تنافی بین دو حکم است؛ زیرا مکلف در عالم امثال، قدرت جمع بین هر دو حکم را ندارد (و نمی‌تواند هر دو حکم را امثال نماید).

حکم حاکم اسلامی در رفع تراحم احکام

شارع مقدس با عنایت به مصلحت و مفسده‌ای که در ذوات افعال نهفته است، برخی اعمال را بر بندگان واجب و برخی دیگر را حرام نموده است. لذا تشخیص مصالح و مفاسد در احکام اولیه به عهده شارع است، اما چنین امری در احکام حکومتی به عهده حاکم اسلامی است تا:

با توجه به مصلحت و مفسده ملزومه‌ای که تشخیص می‌دهد، حکمی را صادر کند و یا تغییر دهد و نیز مقرراتی را وضع نماید (امام خمینی، ۱۳۷۱، ج ۲۰، ص ۱۷۰).

ملاک اعمال اختیارات حاکم، رعایت ضوابط «تراحم» است. لذا در مقام تراحم، تشخیص اولویت‌ها و پیش‌بینی مقتضیات بر مبنای مصلحت ملزومه شرعی به عهده حاکم اسلامی است. از این رو، اگر حاکم اسلامی بخواهد در دایره احکام تکلیفیه الزامیه، اعمال ولایت نماید، در تراحم اهم و مهم و یا افسد و فاسد، باید به اهم حکم کند و افسد را به فاسد دفع نماید. البته:

حکم حاکم اسلامی و فقیه جامع الشرائط، همگی در حیطه اجرای احکام الهی است، نه در اصل احکام و اگر در موارد تراحم، طبق حکم ولی فقیه، انجام یک واجب، بر ترک یک حرام مقدم می‌شود، از باب تغییر احکام یا تقیید و تخصیص آن‌ها نیست، بلکه به دلیل تراحم و از باب مقدم شدن حکم مهم‌تر و برتر بر حکم کم اهمیت‌تر است (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص ۲۴۶).

اعمال ولایت حاکم در ترجیح احد حکمین ممکن است در دایره احکام اولیه و یا ثانویه باشد.

رفع تراحم در احکام اولیه

اگر اجرای یک قانون، منجر به تراحم آن با قوانین دیگر شود، ولی فقیه (به عنوان حاکم اسلامی) بر اساس مصلحت نظام، با صدور حکم حکومتی، حکم برتر و مهم‌تر را مقدم می‌دارد و آن را اجرا می‌کند و حکم مزاحم با آن را به طور موقت و تا زمانی که تراحم وجود دارد، تعطیل می‌نماید (همان).

معنای تعطیلی موقت حکم این است که در صورت تراحم احکام اولیه، ترجیح احد حکمین با توجه به قاعده «تقدیم اهم بر مهم» با حاکم اسلامی است. البته موقت بودن حکم مرجح، به این معناست که پس از رفع تراحم، حکم اولیه به جای خود باز می‌گردد. چون حاکم اسلامی، اصل حکم را تغییر نداده، بلکه اجرای آن را تا رفع تراحم به تأخیر انداخته است. بنابراین:

تعطیلی احکام در این موارد، اولاً بر اساس قاعده عقلی و نقلی «تقدیم اهم بر مهم» است و ثانیاً به دلیل موقت بودن هیچ‌گاه سبب تغییر در احکام خداوند نمی‌شود(همان).

در دوران ولایت فقها در عصر غیبت معصوم 7، نمونه‌هایی از اعمال ولایت آنان در ترجیح احد حکمین در خصوص رفع تراحم احکام اولیه نقل شده که از باب نمونه به مواردی اشاره می‌کنیم.

حکم به تعطیلی حج با وجود اهمیت برگزاری آن

ولایت بر امور حج و سرپرستی حجاج، یکی از مناصب حاکم اسلامی است. امام یا نماینده وی در امور برگزاری حج - که از او به امیر الحجاج تعبیر می‌شود - برای رسیدگی بهتر به امور حجاج، باید زودتر از دیگر حجاج به سفر برود و دیرتر از آنان برگردد. چنانچه صاحب کشف اللثام به این نکته اشاره می‌کند و می‌نویسد:

و الإمام أميرالحاج فإنه [الامام] الذي ينبغي أن يتقدمهم في أول السفر إلى المنزل ليتبعوه و يجتمعوا إليه و يتأخر عنهم في الرحيل من المنازل(فاضل هندی، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۶۰).

انجام فریضه حج به اندازه‌ای مهم است که فقها معتقدند، اگر مردم مستطیع شوند و با وجود استطاعت، فریضه حج را ترک کنند، حاکم اسلامی می‌تواند آنان را برای انجام این فریضه مهم مجبور کند. فقهای چون شیخ طوسی؛ در نهایه(طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۲۸۵)، ابن ادریس حلی در سرائر(ابن ادریس حلی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۶۴۷)، علامه حلی در تذکره(علامه حلی، بی تا، ج ۱، ص ۴۰۲)، تحریر الاحکام(علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۳۰) و

منتهی المطلب (علامه حلی، ۴۱۲ق، ج ۲، ص ۸۸۰)، فاضل هندی در کشف اللثام (فاضل هندی، ۴۰۵ق، ج ۵، ص ۹)، محقق نراقی در مستند الشیعة (نراقی، ۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۳۳۰)، محمدحسن نجفی در جواهرالکلام (نجفی، ۴۰۴ق، ج ۲۰، ص ۵۱)، با عبارات مختلفی به این مسأله اشاره نموده که در بیش تر آثارشان این عبارت دیده می شود: «إذا ترک الناس الحجّ، وجب علی الإمام أن یجبرهم علی ذلك». بسیاری از فقهای امامیه، چون علامه حلی؛ در منتهی المطلب (علامه حلی، ۴۱۲ق، ج ۲، ص ۸۸۰)، محقق سبزواری در ذخیره (سبزواری، ۴۲۳ق (الف)، ج ۳، ص ۵۴۹)، محدث بحرانی در حدائق الناضره (بحرانی، ۴۱۳ق، ج ۱۴، ص ۲۲)، شیخ جعفر کاشف الغطاء در کشف الغطاء (کاشف الغطاء، بی تا، ج ۲، ص ۴۲۸)، لزوم اجبار مردم به انجام حج واجب از سوی حاکم اسلامی را به روایات گوناگونی مستند می کنند؛ از جمله روایتی که از امام صادق ۷ نقل شده است که آن حضرت فرمود:

«لو عطلّ الناس الحجّ لوجب علی الإمام أن یجبرهم علی الحجّ إن شاءوا و إن أبوا فإنّ هذا البیت إنّما وضع للحجّ» (حر عاملی، ۴۰۳ق، ج ۱۱، ص ۲۳ و مجلسی، ۴۰۳ق، ج ۹۶، ص ۶۸)؛ اگر مردم حج را تعطیل کنند، بر امام [حاکم اسلامی] واجب است که آنان را بر فریضه مجبور نماید؛ چه بخواهند و چه نخواهند؛ زیرا این خانه [از جانب خدا] فقط برای حج قرار داده شده است.

مشروعیت حاکم اسلامی این اختیار را به وی می دهد که در صورت تزامم حکم اولیه ای مانند حج با مصالح اهم اسلام و عالیه امت اسلامی، از باب حکم حکومتی حج را موقتاً تعطیل نماید. لذا در صورت تخلف مکلف از حکم حکومتی، اثر تکلیفی داشته و حرام می گردد؛ اگرچه ممکن است اثر وضعی در پی نداشته و باعث بطلان حج و فساد آن نشود.

ممکن است در این جا توهم شود که این دو وظیفه حاکم اسلامی، با هم در تقابل بوده و با یکدیگر تنافی دارند. اما باید گفت وظیفه ولی فقیه در قبال لزوم اعزام مسلمانان به حج، از وظایف شرعی و حکم اولی حاکم است و تعطیل نمودن حج در

صورت تراحم با حکم مهم‌تر، از وظایف حکم حکومتی اوست. لذا این دو حکم از سوی حاکم اسلامی با هم منافاتی ندارند.

شواهد تاریخی فراوانی در دست است که نشان می‌دهد اعمال حج در برخی از برهه‌های تاریخی توسط فقها تعطیل شده است. از باب نمونه:

۱. مرحوم «میرزای قمی» سال‌ها بعد از این‌که خودش به خانه خدا مشرف شده بود، هنگامی که گزارشی از رفتار ناشایست وهابی‌ها در مسیر خانه خدا با شیعیان به او می‌رسد، با توجه وضعیت پیش آمده، در جواب استفتای یکی از اندیشمندان معاصر خویش چنین می‌گوید:

به هر حال، اگر خودم بالفرض، حج در ذمه‌ام مستقر باشد، در این سال نمی‌روم و کسی را هم اذن نمی‌دهم که برود. شما خود بهتر می‌دانید (میرزای قمی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۳۳).

۲. آیه‌الله شبیری زنجانی از فقهای معاصر در باره تحریم حج توسط حضرات آیات سیدابوالحسن اصفهانی و شیخ محمدحسین نائینی از والد معظم‌شان نقل کردند:

آل سعود پس از تسلط بر سرزمین حجاز - در سال ۱۳۴۴ قمری - قبور ائمه بقیع را تخریب کردند، برای تشرف به حج عازم عتبات شدم، اما در آن‌جا با تحریم حج توسط حضرات آیات سیدابوالحسن اصفهانی و شیخ محمدحسین نائینی روبه‌رو شدم. شاید اعتراض مراجع شیعه که در قالب تحریم حج مطرح شده، موجب شود که وهابیان از ادامه این حرکت منصرف شوند، لذا برای رعایت حرمت این حکم، به ایران بازگشتم و سال بعد به حج مشرف شدم (ورعی، ۱۳۸۱، ش ۲۴، ص ۱۲۵).

۳. امام خمینی 1 در پاسخ به نامه رئیس جمهوری وقت (مقام معظم رهبری) در رابطه با اختیارات حکومت اسلامی فرمود:

حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که آن را مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند (امام خمینی، ۱۳۷۱، ج ۲۰، ص ۴۵۲).

چنانچه در سال ۱۳۶۶ هجری شمسی، پس از جنایت وحشیانه وهابی‌های آل سعود که منجر به شهادت ۲۷۵ نفر از حجاج ایرانی گردید، به فرمان امام راحل ۱ به عنوان ولی فقیه و حاکم اسلامی، جمهوری اسلامی ایران رابطه خود را با دولت آل سعود قطع کرد و حج به طور موقت برای حجاج ایرانی تعطیل شد.

تحدید یا سلب مالکیت اشخاص

بنا بر قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم»، حکم اولی این است که همه مردم بر اموال و دارایی خویش مالکیت تام دارند و هیچ‌کس نمی‌تواند این مالکیت را محدود و یا از آنان سلب نماید. اما در صورتی که مصلحت جامعه اسلامی اقتضا کند، حاکم اسلامی با در نظر گرفتن مصلحت ملزومه می‌تواند مالکیت مالکی را محدود و یا سلب نماید. چنانچه امام خمینی ۱ به این مطلب اشاره نموده و می‌فرماید:

مالکیت را در عین حال که شارع مقدس محترم شمرده است، اما ولی امر می‌تواند همین مالکیت محدودی که ببیند خلاف صلاح مسلمین و اسلام است، همین مالکیت مشروع را محدودش کند به یک حد معینی و با حکم فقیه از او مصادره شود (امام خمینی، ۱۳۷۱، ج ۲۰، ص ۴۸۰).

حکم به طلاق

با عنایت به قاعده «الطلاق بید من أخذ بالساق»، شارع به عنوان اصل اولی حق طلاق را برای مرد قرار داده است.

با این وجود، یکی از اختیارات حاکم اسلامی این است که بنا بر مصلحت می‌تواند زنی را که شوهرش از پرداخت نفقه خودداری نموده و حاضر به طلاق وی نیز نمی‌شود، بدون اذن شوهر طلاق دهد. بسیاری از فقهای شیعه به مناسبت‌های مختلف، چنین طلاق‌ی را در حیطه اختیارات حاکم اسلامی دانسته‌اند. مرحوم «شیخ حسین حلی» از علمای نجف و از شاگردان آقا ضیای عراقی و میرزای نائینی در کتاب «بحوث فقهیه» به صراحت می‌گوید که حاکم اسلامی مردی را که از پرداخت نفقه به زنش

خودداری نماید، یا بر طلاق دادن زن مجبور می‌کند و یا خود حاکم او را طلاق می‌دهد (حلی، بی‌تا، ص ۱۸۵).

هم‌چنین، اگر ادامه زندگی زناشویی باعث عسر و حرج برای زوجه شود، حاکم اسلامی می‌تواند شوهر را وادار به طلاق نماید و در صورت امتناع شوهر، شخص حاکم حکم به طلاق و جدایی می‌کند. چنان‌چه امام خمینی^۱ در پاسخ به سؤال شورای نگهبان به این مسأله اشاره فرموده و می‌نویسد:

طریق احتیاط آن است که زوج را با نصیحت و إلا با الزام وادار به طلاق نمایند و در صورت میسر نشدن، به اذن حاکم شرع طلاق داده شود و اگر جرئت بود، مطالبی دیگر بود که آسان‌تر است (مهرپور، ۱۳۸۸، ص ۲۴۴).

تحریم فرستادن کودکان به مدارس جدید

طرف‌داران فرهنگ غرب، با تأسیس مدارس برای کودکان و نوجوانان تلاش می‌کردند تا مسلمان را از فرهنگ اصیل خودی بیگانه سازند. از این‌رو، برخی از متدینین در باره فرستادن فرزندان‌شان به چنین مدرسی از میرزای نائینی استفتا نمودند. ایشان نیز ضمن تشریح اهداف شوم گردانندگان این مدارس و مفاسدی که بر حضور کودکان و نوجوانان مترتب است، حکم به تحریم فرستادن کودکان به مدارس جدید نموده و چنین می‌نگارد:

... و علی‌هذا بردن اطفال بی‌گناه که مواهب و ودایع الهیه‌اند، به چنین کارخانه‌های بی‌دینی و اعانت و ترویج آن‌ها بای‌وجه کان و صرف یک درهم مال بر آن‌ها از اعظم کبایر و محرّمات و تیشه‌زدن به ریشه اسلام است (منظور الاجداد، ۱۳۹۴، ص ۵۹).

جناب میرزای نائینی در هنگام تزامم، با صدور حکم حکومتی، مصلحت جامعه اسلامی را بر حکم اولیه؛ یعنی آموختن علم و دانش ترجیح داده و حکم به حرمت فرستادن فرزندان مردم مسلمان ایران به مدارس جدید وابسته به مروجین فرهنگ غرب می‌کند.

رفع تزاحم در احکام ثانویه

عناوین و احکام ثانویه بسیاراند. فقها و اصولیون در یکی از تقسیم‌بندی‌های احکام شرعیه، آن را به دو قسم فردی و اجتماعی تقسیم کرده‌اند. بسیاری از احکام عبادی و معاملاتی چون عقود که میان دو یا چند نفر واقع می‌شود، در زمره احکام فردی‌اند (کلانتری، ۱۳۷۸، ص ۹۲). در مقابل، برخی دیگر از احکام با جامعه و مسائل اجتماعی مربوط به آن مرتبط است و در حیطه امور اجتماعی واقع می‌شوند که به آن احکام اجتماعی گفته می‌شود. مواردی چون حفظ نظام، مصلحت نظام، عسر و حرج، ضرر، اضطرار، اکراه، اهم و مهم، مقدمیت، اشتراط و... نمونه‌هایی از احکام ثانویه‌ای هستند که جنبه فردی و اجتماعی دارند. هم‌چنین در متون فقهی به نمونه‌های فراوانی از احکام فردیه ثانویه بر می‌خوریم که با امور اجتماعی ارتباط تنگاتنگی دارد. تزاحم احکام ثانویه را می‌توان از دو جنبه فردی و اجتماعی مد نظر قرار داد. اگرچه احکام ثانویه فردیه؛ مانند شرط ضمن عقد، وجوب وفا به نذر، عهد و قسم، جواز برخی از اعمال محرمة در هنگام اکراه و اضطرار، اطاعت از والدین و... مستقیماً هیچ‌گونه ارتباطی با وظایف حاکم اسلامی و مدیریت جامعه ندارند. اما گاهی احکام فردیه ثانویه ارتباط وثیق و تنگاتنگی با امور اجتماعی و مسائل کلی جامعه دارد که در درجه نخست، حل تزاحم در این گونه مسائل در حیطه اختیارات حاکم اسلامی است. این مسأله زمانی است که حاکم اسلامی بخواهد احکام و عناوین ثانویه را در حل معضلات جامعه و مشکلات اجتماعی به‌کار گیرد. البته این جنبه نیز همانند جنبه فردی نیاز به دقت و کارشناسی دارد تا حاکم با مشورت افراد متخصص و کارشناس، هنگام تزاحم احکام ثانویه، راه صواب مقرون به ثواب را برگزیند. این مسأله در جایی اهمیت مضاعف پیدا می‌کند که احکام ثانویه با وظایف و مسؤولیت‌های حکومتی و اداره امور جامعه اسلامی مرتبط شود.

مصادیق تزاحم در احکام ثانویه اجتماعی که لازم است حاکم اسلامی با در نظر گرفتن جوانب مختلف، با صدور حکم حکومتی در رفع آن بکوشد، فراوانند. از باب نمونه به مواردی چون حفظ و مصلحت نظام جامعه اسلامی، تقیه و قاعده اهم و مهم اشاره می‌کنیم:

حفظ نظام جامعه اسلامی

مسأله «حفظ نظام» از مسائل مهمی است که مباحث گسترده‌ای را می‌طلبد. لکن در این بحث ما تنها از زاویه احکام ثانویه به آن می‌نگریم.

گاهی از «حفظ نظام» به «حفظ بیضه اسلام» تعبیر شده که در واقع همان حفظ حاکمیت سرزمین اسلامی از شر بیگانگان است. چنانچه مرحوم نائینی از آن به «تحفظ از مداخله اجانب» (نائینی، ۱۳۵۹، ص ۴۰) تعبیر نموده است. لذا حفظ نظام، همان حفظ بیضه اسلام؛ یعنی حفظ مجتمع اسلام و حکومت اسلام و سیاست اسلام و اسلامی است که اسلام بر او قائم است، از گزند دشمنان (حسینی طهرانی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۶).

گاهی نیز «حفظ نظام» به معنای جلوگیری از اختلال نظام و هرج و مرج در جامعه اسلامی است. در این معنا، مراد از «حفظ نظام»، «منع از تعدی و تجاوز آحاد ملت، بعضهم علی بعض» (نائینی، ۱۳۵۹، ص ۴۰) و حفظ نظم در جامعه و برقراری انضباط بین مردم و تشکیلات اجتماعی است. یعنی حاکم اسلامی باید برای «حفظ نظام»، مردم را از تعدی به حقوق هم‌دیگر باز دارد و در ادارات و نهادهای تشکیلاتی انضباط برقرار نماید. «حفظ نظام» به هردو معنا از وظایف و اختیارات حاکم اسلامی است. یعنی حاکم اسلامی باید برای «حفظ نظام» جامعه و جلوگیری از تعدی اجانب به حاکمیت سرزمین اسلامی همت گمارد و از هرج و مرج و اختلال نظام در جامعه اسلامی جلوگیری نماید. مرحوم نائینی با بیان این مطلب که: «در شریعت مطهره، حفظ بیضه اسلام را از اهمّ جمیع تکالیف و سلطنت اسلامیّه را از وظایف و شؤون امامت مقرر فرموده‌اند»، حفظ نظام اسلامی را در حیطه اختیارات حاکم اسلامی می‌داند و سپس به هردو معنای حفظ نظام اشاره نموده و می‌نویسد:

اول: حفظ نظامات داخلیّه مملکت ... و منع از تعدی و تجاوز آحاد ملت
بعضهم علی بعض ... دوم: تحفظ از مداخله اجانب و تحذر از حیل معموله
در این باب... (همان، ص ۳۹-۴۰).

امام خمینی 1 نیز حکومت را مانع ایجاد هرج و مرج در جامعه می‌داند و حفظ

نظام را تنها در حیطة وظایف و اختیارات حاکم اسلامی دانسته و می‌نویسد:

أَنَّ حَفْظَ النِّظَامِ مِنَ الْوَاجِبَاتِ الْأَكِيدَةِ، وَ اخْتِلَالِ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْأُمُورِ الْمَبْغُوضَةِ، وَ لَا يَقَامُ بِذَا، وَ لَا يَسَدُّ هَذَا إِلَّا بِوَالٍ وَ حُكُومَةٍ (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۱۹)؛ حفظ نظام از واجبات مورد تأکید و اختلال [نظام] امور مسلمانان از مسائلی است که مورد پسند [شارع مقدس] نیست. نظام جامعه حفظ نمی‌شود و از اختلال امور مسلمانان جلوگیری نمی‌شود، مگر به واسطه حاکم و حکومت.

اگرچه به نظر می‌رسد که این مسأله از احکام اولیه باشد، اما آنچه باعث ثانویه‌شمردن این حکم می‌شود، این است که حفظ نظام جامعه اسلامی بر انجام و یا عدم انجام اموری متوقف است که ممکن است فی حد ذاته مباح باشند و به سبب توقف حفظ نظام بر آن، این امور، متعلق احکام تکلیفیه واجب و یا حرام واقع شوند. همین امر سبب شده که تصور شود عروض ثانوی حفظ نظام بر امور مزبور، موجب تغییر حکم اولی آن‌ها شده است. حال آن‌که با کمی دقت در می‌یابیم، آنچه بر این امور عارض شده، عنوان ثانوی مقدمیت است؛ یعنی چون این امور، انجام یا ترک‌شان مقدمه حفظ نظام - که واجب اولی است - می‌شود، واجب یا حرام شده‌اند. چنانچه «محقق خویی» در بحث «مکاسب محرمه» به این مسأله اشاره نموده است:

اما الصناعات بجميع أقسامها فهى من الأمور المباحة و لا تتصف بحسب أنفسها بالاستحباب فضلا عن الوجوب فلا يكون التکسب بها إلا مباحا، نعم إنما يطرء عليها الوجوب إذا كان ترکها يوجب إخلالا بالنظام و حينئذ يكون التصدى لها واجبا كفاثيا أو عينيا (خویی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۷)؛ تمامی اقسام صناعات از امور مباحه است که به خودی خود متصف به استحباب نمی‌شود؛ چه رسد به وجوب. بنابراین، تکسب به این امور حکمی جز اباحه ندارد. بله، بر این امور، وجوب عارض می‌شود، اگر ترک آن موجب اخلال نظام گردد که در این هنگام تصدی آن امور واجب کفایی یا عینی خواهد بود.

یعنی حکم و جوب در صورتی بر امور مباحه بار می‌شود که ترک آن موجب اخلال نظام گردد. لذا اگر یک حکم ثانوی با مسأله «حفظ نظام» - در صورتی که از زاویه احکام ثانویه به آن بنگریم - تزامم نماید، لازم است حاکم اسلامی در ترجیح احد حکمین حکمی را که متضمن حفظ نظام جامعه اسلامی است، مقدم نماید.

مصلحت نظام جامعه اسلامی

منظور از مصلحت نظام، اموری است که اگر مراعات شود، به نفع جامعه و صلاح مردم است، اما عدم رعایت و لحاظ آن باعث فساد جامعه و اخلال امور نخواهد شد. مصلحت نظام بیان‌گر این مطلب است که دین می‌تواند با در نظر گرفتن مقتضیات زمان و مکان، جامعه را در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و ... مدیریت نماید. لذا این امر در حکومت اسلامی با فلسفه اسلام و اهداف متعالیه آن متناسب است. با توجه به نقش و اهمیت مصلحت نظام در حکومت اسلامی، امام خمینی 1 در فرمان تشکیل «مجمع تشخیص مصلحت نظام» مورخ ۱۷ بهمن‌ماه ۱۳۶۶ اهمیت این مسأله را این‌گونه گوشزد نموده و می‌فرماید:

مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد. ... (امام خمینی، ۱۳۷۱، ج ۲۰، ص ۱۷۶).

بنابراین، در نظام اسلامی لازم است که حکومت نه تنها بر پایه مصلحت جامعه پایه‌ریزی شود، بلکه رفتار حکومت و اجرای فرامین آن نیز باید بر اساس مصالح عامه و در جهت استمرار و بقای آن باشد. مضمون تعابیری چون «لان [الحاکم] منصوب» للمصالح» (فاضل آبی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۱۷؛ علامه حلی، بی‌تا، ج ۱۷، ص ۲۳۲ و ۲۸۷؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۲۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۴۲۷ و ج ۵، ص ۱۱۴ و ج ۱۲، ص ۴۹۳-۴۹۲؛ اردبیلی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۳۰۳؛ بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۲۱، ص ۴۳۶ و ۴۵۱؛ حسینی عاملی، ۱۳۹۱، ج ۶، ص ۱۸ و ج ۱۷، ص ۲۴۸؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۸، ص ۲۲۳ و کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص ۴۹)، «لأنه نائب الغیاب، و منصوب للمصالح» (اردبیلی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۴۳۸ و حسینی عاملی، ۱۳۹۱، ج ۱۷، ص ۶۵۱)

«لأنّ الحاكم ولىّ الغائب و منصوب للمصالح» (همان، ص ۷۱۷)، «لكونه منصوب للمصالح» (كاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص ۸۶) «لأنه منصوب للمصالح العامة» (همان، ص ۲۵)، «لأنه ولىّ الغائب و منصوب للمصالح» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۷، ص ۱۴۴)، «الحاكم الذى هو ولىّ الغائب و منصوب للمصالح» (همان، ج ۳۸، ص ۲۳۳)، «لأنه نائب الغائب، و منصوب للمصالح» (مغنیه، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۳۱۹) که در کلمات بسیاری از فقها دیده می‌شود و همگی عبارت «منصوب للمصالح» به کار برده‌اند، نشان می‌دهد که حاکم در هر جامعه‌ای برای حفظ مصالح عمومی فرد و جامعه نصب شده و تشخیص مصالح امت و اجرای آن در حیطه اختیارات اوست.

در منابع فقهی به موارد فراوانی بر می‌خوریم که فقها رعایت این گونه مصلحت‌ها را از اختیارات حاکم بر شمرده‌اند. شیخ مفید ؛ در مبحث بیع کتاب «المقنعة» به یکی از اختیارات حاکم اسلامی که تصمیم‌گیری بر اساس مصلحت است، اشاره می‌کند:

و للسلطان أن يكره المحتكر على إخراج غلته و بيعها فى أسواق المسلمين
إذا كانت بالناس حاجة ظاهرة إليها و له أن يسعرها على ما يراه من المصلحة
(مفید، ۱۴۱۲ق، ص ۶۱۶)؛ حاکم می‌تواند محتکر را مجبور کند تا غله خود
را بیرون آورد و آن را در بازار مسلمین بفروشد، اگر مردم ظاهراً به آن نیاز
داشته باشند و هر طور که مصلحت بداند، جنس را قیمت‌گذاری کند.

مرحوم صاحب جواهر، با توجه به این مسأله به مطلبی اشاره می‌کند که نشان
می‌دهد حاکم اسلامی می‌تواند در صورت تعارض دو امر «اجبار المحتكر على البيع» و
«قاعدة عدم جبر المسلم» حکم به ترجیح احد حکمین نموده و حکمی را که به
مصلحت و منفعت جامعه اسلامی است برگزیند.

لا خلاف بين الأصحاب فى أن الامام و من يقوم مقامه و لو عدول المسلمين
يجبر المحتكر على البيع و لعله لما سمعته من الأخبار السابقة، فلا يشكل
ذلك بناء على الكراهة، لمنافاته قاعدة عدم جبر المسلم على ما لا يجب عليه
لاحتمال اختصاص ذلك بالخروج عن القاعدة بالأدلة المزبورة المؤيدة،
باقتضاء المصلحة العامة، و السياسة ذلك فى كثير من الأزمنة و الأمكنة

(نجفی، ۴۰۴ق، ج ۲۲، ص ۴۸۵)؛ بین علمای امامیه اختلافی وجود ندارد در این که امام [حاکم اسلامی] و قائم مقام او و حتی عدول مسلمین می‌توانند محتکر را بر فروش [اموالی که احتکار کرده] اجبار کند. شاید این اجبار به خاطر روایاتی باشد که در این زمینه وجود دارد. در فرض کراهت احتکار، نمی‌توان مردم را به دلیل منافات با «قاعده عدم جبر مسلم بر چیزی که بر او واجب نیست»، به ترک مکروه وادار کرد. [پس مشکل در تجویز اجبار بر ترک احتکار پیش خواهد آمد]. لذا احتمال دارد که با توجه به ادله روایی مؤیده، خروج از قاعده به اقتضای مصلحت عمومی و سیاسی باشد که در بسیاری از زمان‌ها و مکان‌ها وجود دارد.

امام خمینی 1، اتخاذ حکمی را که به مصلحت مسلمانان است، از اختیارات حاکم اسلامی دانسته و می‌نویسد:

للإمام 7 و والی المسلمین أن یعمل ما هو صلاح للمسلمین من تثبیت سعر أو صنعة أو حصر تجارة أو غیرها مما هو دخیل فی النظام و صلاح للجامعة (امام خمینی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۶۲۶)؛ امام 7 و حاکم اسلامی می‌تواند آنچه به مصلحت مسلمانان است، انجام دهد. مواردی چون تثبیت قیمت یا صنعت، محدود نمودن تجارت و غیر آن و آنچه که در نظم بخشیدن و مصلحت جامعه دخالت دارد.

بنابراین، با توجه به اهمیت و جایگاه مصلحت، در صورت تزامم احکام ثانویه، لازم است حاکم اسلامی برای رفع تزامم، حکمی را که مصلحت ایجاب می‌کند، بر حکم دیگر ترجیح دهد. مثلاً حکم اولیه نرخ‌گذاری و تعیین قیمت کالا، اباحه است، ولی در صورتی که عنوان منفعت و مصلحت نظام بر آن منطبق شود، حاکم اسلامی با صدور حکمی آن امر مباح را لازم الاجراء می‌گرداند.

تقیه

بحث تقیه یکی از مباحثی است که در بین فقها و اندیشمندان رایج بوده و کم‌تر

فقیهی را می‌توان یافت که در این مورد باب سخن را باز نکرده باشد. در بدو امر، توجه به روایات وارده در این باب نشان می‌دهد که منظور از تقیه، بیش‌تر تقیه از مسلمانان غیر شیعه است. چنانچه در برخی از آثار فقها به آن اشاره شده و آمده است:

و یشرط فی الأوّل (یعنی الأدلة الدالة علی اذن الشارع بالتقیة) أن یكون التقیة من مذهب المخالفین (انصاری، ۱۴۱۴ق، ص ۷۹ و مغنیه، ۱۴۱۱ق، ج ۱۱، ص ۴۴۳)؛ در ادله‌ای که دلالت بر اذن شارع به تقیه می‌کند، شرط است که تقیه باید از مذهب مخالف (غیر شیعه) باشد.

لکن فقها با استناد به عموم روایت مسعدة بن صدقة^۱ و توجه به عمومات^۲ و اطلاعات^۳ دیگر روایات گفته‌اند از کفار نیز می‌توان تقیه نمود. لذا شیخ انصاری در ادامه می‌نویسد:

لکن فی روایة مسعدة بن صدقة ما یظهر منه عموم الحکم لغیر المخالفین، مع کفایة عمومات التقیة فی ذلک (انصاری، ۱۴۱۴ق، ص ۷۹).

لذا همیشه هدف از تقیه جنبه فردی آن؛ یعنی مدارا و یا دوری از ضرر و خطر مالی و جانی نیست، بلکه با توجه به عمومات و اطلاعات ادله تقیه می‌توان از جنبه اجتماعی نیز به آن نگریست. چه بسا بتوان تنقیح مناط نموده و بگوییم هنگامی که اشخاص بتوانند برای حفظ مصالح شخصی خود تقیه کنند، حاکم اسلامی در صورت تزام احکام ثانویه به طریق اولی می‌تواند برای حفظ مصالح علیای مسلمین تقیه را برگزیند. مثلاً به خاطر حفظ مصالح مسلمانان در برابر مستکبران تقیه کند و با کفار مماشات نماید. هم‌چنین در صورتی که در تزام احکام ثانویه، انگیزه مهم‌تری در میان نباشد، می‌تواند برای حفظ وحدت دنیای اسلام و از بین بردن کینه‌ها و تحکیم روابط دوستی بین مسلمانان و کاهش تشنج و حساسیت‌ها تقیه کند. چنان‌که یکی از معاصرین در بحثی با عنوان «أقسام التقیة و غایاتها» در این باره می‌نویسد:

ان غاية التقیة... قد یكون ذلک لحفظ وحدة المسلمین و جلب المحبة و دفع الضغائن فیما لیس هناك دواع مهمة إلى إظهار العقیة و الدفاع عنها (مکارم شیرازی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۴۱۰)؛ هدف از تقیه... گاهی حفظ وحدت

مسلمانان و جلب محبت [غیر شیعیان] و از بین بردن کینه‌هاست؛ [البته] در صورتی که انگیزه مهم‌تری برای اظهار عقیده و دفاع از آن در میان نباشد.

قاعده اهم و مهم

در صورت تزامن احکام اسلامی، حاکم اسلامی:

بر اساس قاعده عقلی «تقدیم اهم بر مهم» می‌تواند حکم مهم‌تر را در جامعه اجرا کند که در این حال، چاره‌ای جز تعطیلی و عدم اجرای موقت حکم «مهم» در قبال «مهم‌تر» نیست، اما پس از رفع تزامن، این حکم مهم نیز به اجرا در خواهد آمد (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص ۴۶۵).

البته برخی قانون اهم و مهم را فقط عنوان ثانوی دانسته و مانند عناوین ثانویه دیگر چون عسر و حرج شمرده‌اند. ولی باید توجه داشت که این قانون مختص احکام ثانویه نبوده و شامل احکام اولیه نیز می‌شود. چنان‌که اگر دو حکم اولی نیز با یکدیگر تزامن کنند، می‌توان به قانون اهم و مهم عمل نمود. مانند حرمت غیبت و دروغ که در موارد مهم‌تر تابع قانون اهم و مهم قرار گرفته و حکم جواز بر آن مترتب می‌شود. یکی از معاصرین به مسأله اهم و مهم این‌گونه اشاره می‌کند:

عقل و نقل به انجام اهم و ترک مهم حکم می‌کنند، بدون فرق بین این‌که مصلحت اهم، حفظ جان‌ها یا اعراض و یا اموال یا جلب محبت و از بین بردن دوری و دشمنی و مانند آن باشد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۴۱۱).

از این رو، حاکم اسلامی می‌تواند هنگام تزامن حکم ثانویه با هر یک از احکام دیگر، مصالح عالی نظام و امت اسلامی را در نظر گرفته و با استناد به قانون اهم و مهم حکم صادر کند. نمونه‌ای از مصلحت‌اندیشی حاکم اسلامی را در صلح امام حسن 7 می‌توان دید. مرحوم صدوق؛ روایتی را نقل می‌کند که آن حضرت در مورد صلح خویش با معاویه فرمود:

«لو لا ما أتیت لما ترک من شیعتنا علی وجه الارض احد إلّا قتل» (شیخ

صدوق، بی تا، ج ۱، ص ۲۱۱).

ثبوت هلال

کلمات بسیاری از فقها نشان می‌دهد که آنان حکم حاکم اسلامی را در ثبوت هلال نیز معتبر می‌دانند (سبزواری، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۲۷۶). فقهای چون ابن فهد حلّی در المهدب (ابن فهد حلّی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۶۵)، شهید ثانی در مسالک (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۹) و مقدس اردبیلی (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۲۹۰)، به طور پراکنده در این مورد سخن گفته‌اند. اما علامه حلّی؛ نخستین کسی است که حجیت حکم حاکم را در رؤیت و ثبوت هلال مسلم و قطعی دانسته و آن را راهی مستقل معرفی کرده و می‌نویسد:

فاذا رأيت الهلال فصم و اذا رأيت فافطر لانه متيقن انه من رمضان فلزمه

صومه (علامه حلّی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۵۸۸ و همو، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۸).

وی پس از یادآوری حجیت رؤیت می‌گوید:

كما لو حکم به الحاكم (علامه حلّی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۸).

یعنی با رؤیت ثبوت هلال رمضان، روزه الزامی می‌شود؛ همان‌گونه که با حکم حاکم به ثبوت هلال، روزه الزامی است. به تعبیر دیگر، رؤیت حجّت است؛ همان‌گونه که حکم حاکم حجّت است. شهید اول در کتاب دروس، در پاسخ به این سؤال که: و هل یکفی قول الحاكم وحده فی ثبوت الهلال؟ می‌گوید: الاقرب، نعم (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۸۶)؛ آیا قول حاکم به تنهایی در اثبات هلال، کفایت می‌کند؟ قول نزدیک‌تر به واقع این است که بله.

بنابراین، از ظاهر گفتار علامه و شهید اول بر می‌آید که آن دو، حکم حاکم را مطلقاً حجّت می‌دانند. یعنی در مستند حکم حاکم، بین بینه و علم حاکم فرقی نگذاشته‌اند.

صاحب جواهر نیز می‌نویسد:

كما أن الظاهر ثبوته بحکم الحاكم المستند الی علمه، لاطلاق ما دلّ علی نفوذه (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۳۵۹)؛ ظاهر گفته‌های اصحاب، ثبوت رؤیت هلال را می‌رساند، به حکم حاکم، حکمی که مستند به علم خود حاکم باشد. زیرا آنچه که دلالت بر نفوذ حکم حاکم دارد، اطلاق دارد.

به طور کلی بزرگانی چون محقق سبزواری (سبزواری، ۱۴۲۳ق(ب)، ص ۵۲)، میرزای قمی (میرزای قمی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۶۱)، شیخ بهایی (شیخ بهایی، ۱۴۲۹ق، ص ۳۴۸) محمدتقی آملی (آملی، ۱۳۸۴، ج ۸، ص ۳۷)، کاشف الغطاء (کاشف الغطاء، بی تا، ص ۳۲۵)، صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۲۵۵)، سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۳۷۰) و بسیاری دیگر از علمای معاصر هم چون سیدعبدالعلی سبزواری (سبزواری، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۲۷۳)، امام خمینی (امام خمینی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۹۶)، شهید صدر (شهید صدر، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۶۳۱) و... به ثبوت هلال به حکم حاکم فتوا داده‌اند.

حال سؤال این است که در مسأله حکم به «ثبوت هلال»، چه تراحمی می‌تواند وجود داشته باشد تا با حکم حکومتی و به دست حاکم حل شود؟

در پاسخ باید گفت تعارض دو دلیل، گاهی موجب تراحم در امتثال حکم از سوی مکلف می‌شود. تعارض حکم حکومتی، گاهی با احکام ظاهریه مستند به اصول عملیه و گاهی نیز با سایر امارات واقع می‌شود. تعارض حکم حکومتی با اصول عملیه؛ مثل این که حاکم اسلامی، حکم به ثبوت هلال رمضان یا شوال کند و در مقابل، شخص دیگر، با توجه به اصل استصحاب نظر دهد که ماه مبارک رمضان هنوز امتداد دارد، لذا مکلف با توجه به حکم ظاهری باید روزه بگیرد. در این صورت، حکم حکومتی بر حکم ظاهری مستند بر استصحاب مقدم می‌گردد؛ زیرا حکم حکومتی اماره بوده و اماره بر اصل مقدم است.

در صورت تعارض حکم حکومتی در رؤیت هلال، با اماره‌ای چون بینه، ممکن است گفته شود که در تعارض دو اماره شرعیه، حجیت هر دو ساقط شده و باید به اصل استصحاب رجوع شود. اما توجه به ادله ولایت فقیه نشان می‌دهد که یکی از اهداف شارع از اعطای ولایت به فقیه، حکم کردن یا فیصله دادن به چنین امور است، لذا در صورت معارضه حکم حاکم با سایر امارات، حکم حکومتی مقدم می‌شود و چنین حکمی به عنوان حجت شرعی برای همگان لازم الاتباع است.

در این مورد می‌توان به پاسخ استفتائاتی^۴ که از آیه‌الله خامنه‌ای (مد ظله) شده است،

استناد نمود. در یکی از استفتائات آمده است:

اگر بین علمای یک شهر راجع به ثبوت هلال یا عدم آن اختلاف رخ دهد و عدالت آن‌ها هم نزد مکلف ثابت بوده و به دقت همه آن‌ها در استدلال خود مطمئن باشد، وظیفه واجب مکلف چیست؟ (خامنه‌ای، ۱۳۸۸، سؤال ۴۱).

ایشان در پاسخ، ضمن بیان شقوق مختلف این مسأله می‌فرماید:

... و هم‌چنین اگر حاکم شرعی حکم به ثبوت هلال نماید، حکم وی حجت شرعی برای همه مکلفین است و باید از آن پیروی کنند (همان).

بنابراین، اگر تعارض در ادله، موجب تزامم در امثال حکم توسط مکلف شود، حکم حکومتی حاکم، این تزامم را مرتفع می‌کند.

منابع ثروت حکومت اسلامی

منابع ثروت حکومت اسلامی؛ اعم از خمس، زکات، انفال و مصادیق آن - که گاهی از آن به بودجه یا «میزانیات» (مظاهری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۳۴) دولت اسلامی تعبیر می‌شود - در حیطه اختیارات حاکم اسلامی است، طبیعتاً در صورت تزامم فقها در اعمال ولایت در مورد میزان و نحوه مصرف این منابع، ولی فقیه مبسوط الید به عنوان حاکم اسلامی می‌تواند اعمال ولایت نموده و با در نظر گرفتن مصالح امت و مقتضیات جامعه اسلامی، احد حکمین را برگزیند و این تزامم را رفع نماید. در این صورت سایر فقها باید از او تبعیت کنند و نباید حکم حکومتی را نادیده انگارند. زیرا اگر همه فقها حق اعمال ولایت داشته باشند، به طور قطع در تشخیص حوادث مهم مبتلا به، به‌ویژه امور مهمه جامعه، دچار اختلاف خواهند شد که در این صورت، هرج و مرج و نقض غرض لازم می‌آید. مرحوم شیخ جواد تبریزی؛ نیز با این‌که در مورد گستره ولایت فقیه مناقشاتی دارد، اما با بیان این‌که: ... لکونه تضعیفاً لحوزة المسلمین و اخلالاً لامر انتظام بلادهم و امتهم ... (تبریزی، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۲۵)، تضعیف حاکم اسلامی را باعث ضرر به مسلمانان، تضعیف امت اسلامی و سبب اخلال در نظم و امنیت شهرهای مسلمین می‌داند.

نتیجه گیری

همان گونه که شارع مقدس با توجه به مصلحت و مفسده ذوات افعال، برخی اعمال را بر بندگان واجب و برخی دیگر را حرام نموده است، حاکم اسلامی نیز در احکام حکومتی با توجه به مصلحت و مفسده ملزمه‌ای که تشخیص می‌دهد، حکمی را صادر و مقرراتی را وضع می‌نماید. ملاک اعمال اختیارات حاکم، رعایت ضوابط «تزام» است. لذا حاکم اسلامی می‌تواند در دایره احکام تکلیفیه الزامیه، اعمال ولایت نماید، در التزام اهم و مهم و یا افسد و فاسد، باید به اهم حکم کند و افسد را به فاسد دفع نماید. اعمال ولایت حاکم در ترجیح احد حکمین ممکن است در دایره احکام اولیه و ثانویه باشد.

در صورت التزام احکام اولیه، ترجیح احد حکمین با توجه به قاعده «تقدیم اهم بر مهم» با حاکم اسلامی است که البته پس از رفع التزام، حکم اولیه به جای خود باز می‌گردد. زیرا حاکم اسلامی، اصل حکم را تغییر نداده، بلکه اجرای آن را تا رفع التزام به تأخیر انداخته است.

در عصر غیبت معصوم و دوران ولایت فقها، نمونه‌هایی از اعمال ولایت آنان در ترجیح احد حکمین در خصوص رفع التزام احکام اولیه نقل شده که از باب نمونه می‌توان به مواردی چون تحریم حکم اولی حج، تحدید یا سلب مالکیت اشخاص، حکم به طلاق زن بدون اذن شوهر و تحریم فرستادن کودکان به مدارس اشاره نمود.

عناوین و احکام ثانویه بسیاراند. التزام احکام ثانویه را می‌توان از دو جنبه فردی و اجتماعی مد نظر قرار داد. اگرچه احکام ثانویه فردیه؛ مانند شرط ضمن عقد، وجوب وفای به نذر، عهد و قسم، جواز برخی از اعمال محرّمه در هنگام اکراه و اضطرار، اطاعت از والدین و... مستقیماً هیچ‌گونه ارتباطی با وظایف حاکم اسلامی و مدیریت جامعه ندارند. اما گاهی احکام فردیه ثانویه ارتباط وثیق و تنگاتنگی با امور اجتماعی و مسائل کلی جامعه دارد که در درجه نخست، حل التزام در این گونه مسائل در حیطه اختیارات حاکم اسلامی است.

مصادیق تراحم در احکام ثانویه اجتماعی که حاکم اسلامی باید با در نظر گرفتن جوانب مختلف با صدور حکم حکومتی در رفع آن بکوشد، فراوانند. از باب نمونه می توان به مواردی چون حفظ و مصلحت نظام جامعه اسلامی، تقیه، قاعده اهم و مهم، ثبوت هلال و منابع ثروت حکومت اسلامی اشاره نمود.

یادداشت‌ها

۱. «فکل شیء يعمل المؤمن بينهم لِمکان التَّقِیة مِمَّا لا یُؤدِی إلى الفساد فی الدِّین فَإنَّه جائز» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۶۸).
 ۲. مرحوم کاشف الغطاء می نویسد: «و لا یختلف فیها الحال بین ما یکون من کافر غیر ذی مَلَّة، أو مَلّی حربی، أو ذمی، أو مسلم مخالف، أو موافق؛ لأنّ مدارها علی وجوب حفظ ما یلزم حفظه عقلاً أو شرعاً» (شیخ جعفر کاشف الغطاء، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، ج ۱، ص ۲۹۸).
 ۳. امام خمینی؛ نیز به اطلاق روایات تقیه این گونه اشاره می کند: «و کذا لا إشکال فی شمولها بالنسبة إلى المتقی منه کافراً کان أو مسلماً مخالفاً أو غیرهما، و کون کثیر من اخبارها ناظرًا إلى المخالفین لا یوجب اختصاصها بهم لعدم اشعار فیها علی کثرتها لذلك و ان کان بعض أقسامها مختصاً بهم» (سیدروح الله خمینی، القواعد الفقهیة و الاجتهاد و التقلید، ج ۲، ص ۱۷۷).
 ۴. دو استفتا و پاسخ آن‌ها که در «اجوبه الاستفتائات» به صورت سؤال و جواب مطرح شده است، چنین است: (سیدعلی خامنه‌ای، اجوبه الاستفتائات، ج ۱، رؤیت هلال).
- «سؤال ۸۴۳: همان گونه که می دانید، اکثر فقهای بزرگوار پنج راه برای ثبوت اول ماه شوال در رساله‌های عملیه خود بیان کرده‌اند که ثبوت نزد حاکم شرع در ضمن آن‌ها نیست، بنابراین، چگونه بیش تر مؤمنین به مجرد ثبوت اول ماه شوال نزد مراجع، روزه خود را افطار می کنند؟ شخصی که از این راه اطمینان به ثبوت هلال پیدا نمی کند، چه تکلیفی دارد؟
- جواب: «تا حاکم حکم به رؤیت هلال نکرده، مجرد ثبوت هلال نزد او، برای تبعیت دیگران از وی کافی نیست، مگر آن که اطمینان به ثبوت هلال حاصل نمایند».
- سؤال ۸۴۴: اگر ولی امر مسلمین حکم نماید که فردا عید است و رادیو و تلویزیون اعلام کنند که هلال در چند شهر دیده شده است، آیا عید برای تمامی نواحی کشور ثابت می شود یا فقط برای شهرهایی که ماه در آن‌ها دیده شده و شهرهای هم‌افق با آن‌ها ثابت می گردد؟
- جواب: «اگر حکم حاکم شامل همه کشور باشد، حکم او شرعاً برای همه شهرها معتبر است».

منابع و مأخذ

۱. آملی، محمدتقی، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، ج ۱۲ و ۸، تهران: بی نا، ۱۳۸۴.
۲. ابن ادريس حلی، محمد بن منصور بن احمد، السرائر، ج ۲، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۱ق.
۳. ابن فهد حلی، احمد، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، ج ۲ و ۵، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۴. امام خمینی، سیدروح الله، القواعد الفقهية و الاجتهاد و التقليد (الرسائل للامام الخميني)، ج ۲، نرم افزار نور، (جامع فقه اهل بيت :)، بی تا.
۵. امام خمینی، سیدروح الله، صحیفه نور، ج ۲۰، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱.
۶. امام خمینی، سیدروح الله، کتاب البيع، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ؛، ۱۴۲۱ق.
۷. امام خمینی، سیدروح الله، تحرير الوسيلة، ترجمه علی اسلامی، ج ۱، ۲ و ۴، تهران: انتشارات اسلامی، ج ۲۳، ۱۳۸۶.
۸. انصاری، مرتضی، رسائل فقهية، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
۹. بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۱۴ و ۲۱، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۱۰. تبریزی، جواد، ارشاد الطالب، ج ۲، قم: دار الصديقة الشهيدة، ۱۴۳۱ق.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه؛ ولایت فقاہت و عدالت، قم: مرکز نشر اسراء، ج ۴، ۱۳۸۳.
۱۲. حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۱، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ج ۵، ۱۴۰۳ق.
۱۳. حسینی عاملی، سیدجواد بن محمد، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، ج ۶ و ۷، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۳، ۱۳۹۱.
۱۴. حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین، ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، تهران: نشر علامه طباطبایی، ۱۳۹۰.
۱۵. حلی، حسین، بحوث فقهية، نرم افزار نور (جامع فقه اهل بيت :)، بی تا.
۱۶. خامنه ای، سیدعلی، اجوبة الاستفتائات، ج ۱، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۸.
۱۷. خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهة، ج ۱ و ۶، قم: وجدانی، ۱۳۷۱.
۱۸. سبزواری، محمدباقر، ذخيرة المعاد فی شرح الارشاد، ج ۳، قم: ۱۴۲۳ق (الف).

۱۹. سبزواری، محمدباقر، کفایة الاحکام، قم: مؤسسة نشر اسلامي، ۱۴۲۳ق(ب).
۲۰. سبزواری، سيدعبدالاعلی، مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، ج ۱۰، نجف اشرف: مطبعة الاداب، ۱۴۰۷ق.
۲۱. شهيد اول، محمد بن جمال الدين، القواعد و الفوائد، ج ۱، قم: انتشارات مفید، ۱۴۱۷ق.
۲۲. شهيد ثانی، زين الدين بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۱، ۵ و ۱۲، قم: مؤسسة المعارف الاسلامية، ۱۴۱۳ق.
۲۳. شهيد صدر، سيدمحمدباقر، الفتاوى الواضحة وفقاً لمذهب أهل البيت :، ج ۱، بيروت: دار التعارف، ۱۴۰۳ق.
۲۴. شهيد صدر، سيدمحمدباقر، بحوث فی علم الأصول، ج ۷، قم: مركز الغدير للدراسات الاسلامية، ۱۴۱۱ق.
۲۵. شيخ بهايي، محمد بن حسن، جامع عباسي، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ۱۴۲۹ق.
۲۶. شيخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسين، علل الشرائع، ج ۱، قم: مكتبة الداوري، بی تا.
۲۷. شيخ الشريعة اصفهاني، فتح الله بن محمدجواد نمازی، نخبة الأزهار فی أحكام الخيار، قم: نشر دارالقرآن الكريم، ۱۴۰۵ق.
۲۸. طباطبائي، سيدمحمدحسين، بررسی های اسلامي، به كوشش سيدهادی خسروشاهی، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي، ۱۳۸۷.
۲۹. طباطبائي يزدی، سيدمحمدکاظم، العروة الوثقى، ج ۴، قم: دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ۱۴۱۹ق.
۳۰. طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوى، بيروت: دارالكتاب العربي، ج ۲، ۱۴۰۰ق.
۳۱. علامه حلی، يوسف بن مطهر، تحرير الاحکام، ج ۱، قم: مؤسسه امام صادق ۷، ۱۴۲۰ق.
۳۲. علامه حلی، يوسف بن مطهر، تذكرة الفقهاء، ج ۱، تهران: مكتبة المرتضوية لاحياء آثار الجعفرية، بی تا.
۳۳. علامه حلی، يوسف بن مطهر، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۲، مشهد مقدس: انتشارات استان قدس رضوی ۷، ۱۴۱۲ق.
۳۴. فاضل آبی، زين الدين، كشف الرموز فی شرح المختصر النافع، ج ۱ و ۲، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ج ۳، ۱۴۱۷ق.

۳۵. فاضل هندی، محمد بن حسن بن محمد اصفهانی، **کشف اللثام شرح عمدة الاحکام**، ج ۲ و ۵، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۵ق.
۳۶. فیومی، احمد بن محمد مقری، **المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی**، ج ۲، قم: دارالعلم، ۱۴۱۴ق.
۳۷. کاشف الغطاء، شیخ جعفر، **کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء**، ج ۱ و ۲، اصفهان: انتشارات مهدوی، بی تا.
۳۸. کاشف الغطاء، شیخ حسن، **أنوار الفقاهة**، نجف اشرف: مؤسسه کاشف الغطاء العامة، ۱۴۲۲ق.
۳۹. کلانتری، علی اکبر، **حکم ثانوی در تشریح اسلامی**، قم: انتشارات دفتر تبلیغات، ۱۳۷۸.
۴۰. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیة، چ ۳، ۱۳۸۹ق.
۴۱. مجلسی، محمدباقر، **بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار**، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ج ۹۶، بیروت: مؤسسة الوفاء، الطبعة الثانية المصححة، ۱۴۰۳ق.
۴۲. محقق کرکی، علی بن حسین بن عبدالعالی، **جامع المقاصد فی شرح القواعد**، ج ۶، قم: مؤسسه آل البيت، چ ۲، ۱۴۱۴ق.
۴۳. مظاهری، حسین، **فقه الولاية والحكومة الاسلامیة**، قرره و حقه: مجید هادی زاده، ج ۲، قم: مؤسسه الزهراء 3، الثقافیة الدراسیة، ۱۳۸۶.
۴۴. مغنیه، محمدجواد، **الفقه الامام جعفر الصادق 7**، ج ۱ و ۲، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۱ق.
۴۵. مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان، **المقنعة**، مؤسسه آل البيت، چ ۱، ۱۴۱۲ق.
۴۶. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، **مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان**، ج ۱ و ۵، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۳ق.
۴۷. مکارم شیرازی، ناصر، **انوار الفقاهة**، ج ۱، قم: مدرسه امام امیرالمؤمنین 7، چ ۲، ۱۴۱۳ق.
۴۸. منظور الاجداد، سیدمحمدحسین، **اسناد مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست**، اسناد و گزارش هایی از آیات عظام نائینی، اصفهانی، قمی و حائری، تهران: پردیس دانش، ۱۳۹۴.
۴۹. موسوی خلخالی، سیدمحمد مهدی، **حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه**، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۵۰. مهرپور، حسن، **دیدگاه های جدید در مسائل حقوقی**، تهران: اطلاعات، چ ۳، ۱۳۸۸.

۵۱. میرزای قمی، ابوالقاسم، جامع الشتات فی اجوبه الاستفتانات، ج ۱، بی جا: انتشارات کیهان، ۱۳۷۱.
۵۲. میرزای قمی، ابوالقاسم، غنائم الايام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۵، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۵.
۵۳. نائینی، میرزا حسین، تنبيه الأمة و تنزيه الملة، با مقدمه و پاورقی های سید محمد طالقانی، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۹.
۵۴. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تحقیق عباس قوچانی، ج ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۳۸ و ۴۰، بیروت: دار احیا التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۵۵. نراقی، احمد بن محمد مهدی، عوائد الايام فی بیان قواعد الاحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام، ج ۱۳، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۵۶. ورعی، سید جواد، «ولایت در اندیشه فقهی - سیاسی نائینی»، فصلنامه علمی - پژوهشی حکومت اسلامی، ش ۲۴، تابستان ۱۳۸۱.